

تک نگاشت

مركز
مطالعات
راهبردی
تسليم

خبرگزاری
Tasnim
News Agency



۸ سال و ۱۲ روز

تحلیلی بر تداوم منطق، روحیه و سازوکارهای «دفاع مقدس»
درد و مقطع متفاوت
جنگ تحمیلی ۸ ساله و جنگ تحمیلی ۱۲ روزه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۸ سال و ۱۲ روز

تحلیلی بر تداوم منطق، روحیه و سازوکارهای
«دفاع مقدس» در دو مقطع متفاوت

جنگ تحمیلی ۸ ساله و جنگ تحمیلی ۱۲ روزه



مرکز مطالعات راهبردی خبرگزاری تسنیم

عنوان تک نگاشت:

۸ سال و ۱۲ روز

تحلیلی بر تداوم منطق، روحیه و سازوکارهای
«دفاع مقدس» در دو مقطع متفاوت
جنگ تحمیلی ۸ ساله و جنگ تحمیلی ۱۲ روزه

نویسنده:

علی کاکادزفولی

مدیر میز سیاست و جامعه مرکز مطالعات راهبردی خبرگزاری تسنیم

تاریخ گزارش:

شهریور ۱۴۰۴



مقدمه

تاریخ ملت‌ها مملو از بزنگاه‌هایی است که هویت، بقا و اراده جمعی آنان را به آزمون می‌گذارد. برای ایران معاصر، دو لحظه تاریخی با وجود تفاوت‌های ظاهری عمیق، در یک پیوستار معنایی و راهبردی قابل تحلیل هستند؛ دفاع مقدس ۸ ساله در برابر تهاجم رژیم بعث عراق در دهه ۶۰ و مواجهه بازدارنده دوازده روزه که در سال‌های اخیر رخ داد. این دو رخداد در نگاه نخست، از منظر مقیاس زمانی، گستره جغرافیایی، نوع ادوات نظامی و ماهیت تهدید، جهانی کاملاً متفاوت را به تصویر می‌کشند. **اولی، جنگی تمام‌عیار، فرسایشی و مبتنی بر نبردهای گسترده زمینی بود که با اشغال بخش‌های وسیعی از خاک کشور و تهدید مستقیم موجودیت نظام نوپای جمهوری اسلامی آغاز شد. دومی، یک تقابل محاسبه‌شده، کوتاه‌مدت و هوشمند بود که در مداری از بازدارندگی نقطه‌ای، پیام‌های راهبردی و نمایش اراده قاطع شکل گرفت.**

با این حال، در لایه‌های عمیق‌تر تحلیل، این دو واقعه بر شالوده‌ای واحد و منطقی مشترک استوار شده‌اند. هر دو، تجلی‌گاه یک دکترین دفاعی منحصربه‌فرد هستند که در آن، تهدید به فرصتی برای هم‌افزایی ظرفیت‌های امنیتی، اجتماعی و معنایی تبدیل می‌شود. در هر دو مقطع،

شاهد پیوندی ناگسستنی میان ایستادگی اخلاقی و عقلانیت راهبردی هستیم؛ جایی که دفاع صرفاً یک واکنش نظامی نیست، بلکه یک کنش فرهنگی و تمدنی است که ظرفیت‌های توزیع‌شده و پنهان جامعه را برای حراست از بقا، عزت و نظم ملی فعال می‌سازد. ادعای اصلی این تحلیل آن است که آنچه «دفاع مقدس دوازده روزه» نامیده می‌شود، گسست از گذشته یا یک پدیده کاملاً نوین نیست، بلکه بازتولیدی هوشمندانه و مقیاس‌پذیر از همان منطق و روحیه‌ای است که در طول ۸ سال دفاع مقدس تبلور یافت. نوشتار حاضر می‌کوشد تا با کالبدشکافی این دورویداد، نشان دهد که چگونه بنیان‌های دفاعی ایران، متناسب با فناوری‌ها، ژئوپلیتیک و قواعد بازی امروز، در قالبی نوین صورت‌بندی شده‌اند، اما روح و جوهره آن همچنان ثابت و پایدار باقی مانده است.

از اشغال خاک تا اشغال نماد

برای درک عمیق پاسخ‌های دفاعی، ابتدا باید ماهیت تهدیدها را به دقت کالبدشکافی کرد. **هندسه تهدید** در دو مقطع مورد بحث، تفاوت‌های بنیادینی داشت که به تبع آن، الگوی دفاعی نیز متناسب با آن شکل گرفت. **در جنگ ۸ ساله، تهدید کاملاً آشکار، ملموس و فیزیکی بود.** ستون‌های زرهی ارتش بعثی از مرزهای بین‌المللی عبور کرده، شهرهای متعددی را به اشغال درآورده و تمامیت ارضی کشور را به شکلی بی‌سابقه نقض کرده بودند. هدف دشمن، نه یک ضربه محدود، بلکه تجزیه خوزستان، سرنگونی نظام جمهوری اسلامی و تحمیل اراده سیاسی خود بود. این تهدید، وجودی بود و دفاع را به بدیهی‌ترین، مشروع‌ترین و فوری‌ترین واکنش یک ملت تبدیل می‌کرد. زبان مقاومت در برابر «اشغال خاک» زبانی جهانی و قابل فهم برای هر شهروندی بود. هدف نهایی دفاع در این مقطع، آزادسازی سرزمین‌های اشغالی و بازگرداندن دشمن به پشت مرزهای شناخته‌شده بین‌المللی بود.

در مقابل، در نبرد دوازده روزه، هندسه تهدید بسیار پیچیده‌تر و

ماهیت آن عمدتاً «نمادین/زیرساختی» و «اعتباری/بازدارنده» بود. تهدید با حمله به یک مکان دیپلماتیک که به منزله خاک یک کشور محسوب می‌شود، آغاز شد. این کنش، نه تلاشی برای اشغال سرزمینی، بلکه تلاشی برای «شکستن قاعده» و «اشغال معنا» بود. هدف اصلی مهاجم، هدف قرار دادن سرمایه‌های اعتباری ایران، سست کردن قوس بازدارندگی منطقه‌ای آن و القای این پیام بود که خطوط قرمز پیشین دیگر معتبر نیستند. اگر تهدید نخست، تهاجمی آشکار به سخت‌افزار امنیت ملی یعنی جغرافیا بود، تهدید دوم، حمله‌ای هوشمندانه به نرم‌افزار امنیت ملی یعنی اعتبار، بازدارندگی و قواعد نانوشته درگیری بود.

در هر دو مورد، پاسخ ایران تلاشی آگاهانه برای برگرداندن بازی به یک نظم مشروع و پایدار بود. در جنگ ۸ ساله، این نظم با عملیات‌های بزرگ و آزادسازی خاک محقق شد. در تقابل دوازده روزه، این هدف با بازآرایی خطوط قرمز، نمایش توانایی پاسخ متناسب و تحمیل هزینه‌ای حساب‌شده به مهاجم به دست آمد تا نظم بازدارنده دوباره تثبیت شود.

در هر دو سناریو، دفاع نه صرفاً واکنشی احساسی به تجاوز و رنج، بلکه اقدامی عقلانی برای بازگرداندن یک ساختار به هم ریخته به حالت پایدار و قابل پیش‌بینی است. این درک عمیق، دفاع را از یک عمل صرفاً نظامی فراتر برده و آن را به مثابه یک فناوری نظم‌ساز معرفی می‌کند که هدفش پایان دادن به آشوب و تثبیت قواعد است.

لنگر رهبری و انسجام تصمیم

در شرایط بحرانی و پیچیده، یکی از حیاتی‌ترین مؤلفه‌های موفقیت، وجود یک مرکز ثقل برای تصمیم‌گیری و انسجام‌بخشیدن به نیروهای متکثر است. نقش رهبری در هر دو بزنگاه تاریخی، به عنوان لنگرگاه راهبردی، عاملی تعیین‌کننده بود که انرژی‌های پراکنده را در یک بردار واحد هم‌راستا می‌کرد.

در دوران ۸ ساله دفاع مقدس، مرکزیت رهبری امام خمینی (ره)

نقشی بی‌بدیل در حفظ انسجام ملی و فرماندهی کلان جنگ ایفا کرد. در آن دوران، کشور با چالش‌های متعددی از جمله ناهماهنگی‌های اولیه میان ارتش و سپاه، اختلافات سیاسی داخلی و فشار اقتصادی مواجه بود. رهبری در این فضا، به عنوان محور وحدت عمل کرده و شبکه‌ای از بازیگران ناهمگون - از نیروهای کلاسیک ارتش و نیروهای انقلابی سپاه گرفته تا بسیج مردمی و پشتیبانی‌های لجستیکی جهاد سازندگی - را در ذیل یک هدف مشترک منسجم ساخت. اتاق‌های عملیات و قرارگاه‌های جنگی، کانون‌های تاکتیکی بودند، اما قرارگاه اصلی در جایگاه رهبری قرار داشت که با پیام‌ها، فرمان‌ها و مدیریت کلان خود، جهت‌گیری راهبردی و روحیه مقاومت را تضمین می‌کرد.

در تقابل دوازده روزه، همین منطق لنگرگاهی رهبری به شکلی متناسب با عصر جدید بازتولید شد، اما این بار در یک معماری فرماندهی چابک‌تر، شبکه‌ای‌تر و دیجیتالی‌تر. تصمیم‌گیری در این مقطع، یک فرآیند چندلایه و پیچیده بود که نیازمند هماهنگی دقیق میان ابعاد نظامی، دیپلماتیک، رسانه‌ای و اطلاعاتی داشت. **رهبری در اینجا نه تنها فرمان نهایی را صادر می‌کرد، بلکه معمار اصلی مدیریت سطح تنش، طراحی سیگنال‌های بازدارنده و تنظیم ریتم عملیات با ساعت دیپلماسی جهانی و روایت‌سازی رسانه‌ای بود.** اگر در دهه ۶۰ «قرارگاه» فیزیکی مرکز ثقل بود، در دوران جدید با یک قرارگاه شبکه‌ای مواجه هستیم. این قرارگاه، سامانه‌ای هوشمند است که داده‌های لحظه‌ای از حسگرهای مختلف، توانمندی‌های دقیق موشکی و پهبادی، زمان بندی ارسال پیام‌های آشکار و پنهان دیپلماتیک و درک عمیق از حساسیت‌های ژئوپلیتیک منطقه‌ای را در یک بردار کنش مشترک و بهینه، هم‌تراز و هم‌زمان می‌سازد.

جوهره نقش رهبری در هر دو مقطع یکسان است؛ ترجمه «انرژی اجتماعی» و «اراده ملی به یک «الگوی کنش» منسجم و مؤثر. رهبری در هر دو دوره، با مدیریت پیچیدگی و ایجاد هم‌افزایی میان نیروهای توزیع شده، از این پراکندگی یک مزیت راهبردی ساخت و مانع از تبدیل بحران به آشفتگی شد.

بسیج اجتماعی از میدان مین تا میدان معنا

یکی از ستون‌های اصلی دکترین دفاعی ایران، تکیه بر ظرفیت‌های عظیم اجتماعی و تبدیل آحاد مردم از تماشاگران امنیت به مشارکت‌کنندگان فعال در آن است. مفهوم «بسیج» در هر دو مقطع تاریخی مورد بحث، حضوری پررنگ داشت، اما جلوه‌های آن متناسب با ماهیت نبرد، تکامل یافته است.

در جنگ ۸ ساله، بسیج عمدتاً به معنای «حضور فیزیکی» و ایثارگرانه در خطوط مقدم جبهه بود. جوانان، دانشجویان، کارگران و اصناف مختلف با پیوستن به نیروهای بسیج، خلأهای نیروی انسانی در میدان نبرد را پر می‌کردند. این بسیج در تمام لایه‌ها جاری بود؛ از رزمندگانی که در میدان‌های مین حماسه می‌آفریدند تا نیروهای جهاد سازندگی که به مهندسی رزمی و ساخت سنگر و خاکریز مشغول بودند و تا زنان و مردانی که در پشت جبهه به پشتیبانی لجستیک، تهیه مایحتاج رزمندگان و رسیدگی به مجروحان می‌پرداختند. در این دوران، «سنگر» و «خاکریز» نماد و شاخص اصلی حضور و مشارکت اجتماعی در دفاع بود. این بسیج گسترده، جنگ را از یک موضوع صرفاً نظامی به یک حماسه ملی تبدیل کرد که تمام جامعه را درگیر خود ساخته بود. در تقابل دوازده روزه، با توجه به ماهیت کوتاه‌مدت و فناورانه نبرد، بسیج اجتماعی چهره‌ای متفاوت به خود گرفت. در اینجا، بسیج بیشتر در «میدان معنا و انضباط اجتماعی» ظاهر شد. مهم‌ترین کارویژه جامعه در این مقطع، حفظ آرامش درونی، پرهیز از هیجان‌زدگی مصرفی (مانند هجوم به پمپ‌بنزین‌ها یا فروشگاه‌ها) همراهی هوشمندانه با منطق پیام‌محور و حساب‌شده‌ی پاسخ‌نظامی و رعایت دقیق قواعد پدافند غیرعامل بود. اگر در دوران دفاع مقدس، شاخص حضور، حضور فیزیکی در جبهه بود، در دوران جدید، انضباط شهروندی و روایت مشترک، سنگرهای اصلی دفاع اجتماعی محسوب می‌شوند. شهروند در این پارادایم، دیگر تنها مصرف‌کننده یا دریافت‌کننده امنیت نیست، بلکه با رفتار هوشمندانه خود، یکی از حاملان و تولیدکنندگان آن است. این

آرامش و انضباط ملی، به تصمیم‌گیران این امکان را داد که «جراحی‌های دقیق بازدارنده» را بدون گرفتار شدن در دام تحریک‌پذیری داخلی یا آشفستگی اجتماعی اجرا کنند. این سطح از بلوغ اجتماعی، خود یک سرمایه راهبردی است که در محاسبات دشمنان نیز تأثیرگذار است.

اخلاق جنگ و مشروعیت دفاع

یکی از وجوه تمایز برجسته در دکترین دفاعی ایران، تلاش مداوم برای چارچوب‌بندی اقدامات خود در یک بستر اخلاقی و حقوقی مشروع است. این رویکرد نه تنها یک الزام دینی، بلکه یک ضرورت راهبردی برای حفظ سرمایه اجتماعی داخلی و کسب اعتبار بین‌المللی است.

در طول هشت سال دفاع مقدس، بنیان اخلاقی جنگ بر پایه مفهوم قرآنی و فقهی «دفاع» استوار بود. ایران آغازگر جنگ نبود و دفاع از خاک، جان، مال و ناموس مردم در برابر متجاوز، مشروع‌ترین و ضروری‌ترین اقدامی بود که یک حکومت و ملت می‌توانست انجام دهد. این منطق، در «فقه‌الجهاد» ریشه داشت که در آن، دفاع از کیان اسلامی یک وظیفه شرعی تلقی می‌شود. با این حال، حتی در آن جنگ تمام‌عیار نیز تلاش می‌شد تا حد امکان از هدف قرار دادن غیرنظامیان پرهیز شود و اصول اخلاقی در برخورد با اسرا رعایت گردد؛ اصلی که بارها توسط رهبری جنگ مورد تأکید قرار گرفت.

در تقابل دوازده روزه، همین منطق اخلاقی در مقیاسی متناسب با شرایط جدید بازآرایی شد. در اینجا، مفهوم کلاسیک «فقه‌الجهاد» به مفهومی نوین‌تر یعنی «فقه‌الردع» یا «فقه بازدارندگی» تکامل می‌یابد. هدف اصلی در این پارادایم، نه فتح سرزمین یا توسعه میدان آتش، بلکه «بستن درجه‌های یک جنگ بی‌پایان» و بازگرداندن متجاوز به میز محاسبه عقلانی است. اصول این فقه نوین را می‌توان در چند محور خلاصه کرد؛

۱- پاسخ باید متناسب با سطح تهدید و کنش اولیه دشمن باشد تا از ماریج تشدید تنش جلوگیری شود.

۲- اهداف نظامی باید با دقت از اهداف غیرنظامی تفکیک شوند تا به بی‌گناهان آسیبی نرسد.

۳- اقدام نظامی باید آخرین راه‌حل و تنها برای بازگرداندن امنیت و بازدارندگی باشد، نه برای انتقام‌جویی کور.

۴- اقدام نظامی باید حاوی پیام‌های روشن و قابل فهم برای طرف مقابل و جامعه بین‌المللی باشد تا هدف اصلی آن که بازدارندگی است، محقق شود.

در عمل، این اصول با اعلام‌های مکرر پیش از عملیات، ارسال سیگنال‌های دیپلماتیک مبنی بر محدود بودن پاسخ و تلاش برای جلوگیری از سرریز بحران به غیرنظامیان، به نمایش گذاشته شد. این رویکرد، دفاع را از نظر اخلاقی و حقوقی در جایگاه «مشروع» و «ضروری» قرار می‌دهد و دست طرف مقابل را برای اجماع‌سازی بین‌المللی علیه ایران خالی می‌کند.

نوآوری عملیاتی؛ ابتکار معبر و مدار

فشار ناشی از تهدید و تحریم، همواره موتور محرکه خلاقیت و نوآوری درون‌زاد تاریخ دفاعی ایران بوده است. این روحیه خوداتکایی و ابتکار، یکی از مهم‌ترین حلقه‌های وصل میان دو دوره مورد بررسی است.

جنگ ۸ ساله به معنای واقعی کلمه، یک آزمایشگاه بزرگ نوآوری بومی بود. در شرایطی که دسترسی به تسلیحات پیشرفته جهانی تقریباً غیرممکن بود، رزمندگان و مهندسان ایرانی با تکیه بر خلاقیت و نیازهای میدانی، به راه‌حل‌های بدیعی دست یافتند. ساخت پل‌های شناور خیر برای عبور از آب‌گرفتگی‌های وسیع هور، طراحی تاکتیک‌های نفوذ شبانه و عبور از میدان‌های مین، ابتکار در مهندسی رزمی و ساخت خاکریزهای چندلایه و ایجاد هماهنگی و هم‌رایی بی‌نظیر میان نیروهای ارتش و سپاه، همگی نمونه‌هایی از این نوآوری‌های تاکتیکی و عملیاتی بودند. این خلاقیت‌ها که از دل ضرورت جوشیده بودند، به تدریج مزیت‌های نسبی عراق در تجهیزات را خنثی کرده و موازنه را به نفع ایران تغییر دادند.

در نبرد دوازده روزه، این روحیه نوآوری از «سطح» تاکتیکی به «مدار» راهبردی ارتقا یافته است. دیگر خلاقیت تنها دریافتن یک «معبّر» در میدان مین خلاصه نمی‌شود، بلکه در طراحی یک «مدار» یکپارچه از حسگرها، پرتابگرها و مراکز فرماندهی-کنترل تجلی می‌یابد. **نوآوری در این دوره به معنای موارد زیر است؛**

◀ توانایی کشف، شناسایی و انهدام اهداف در یک چرخه زمانی بسیار کوتاه.

◀ مختل کردن سامانه‌های پدافندی دشمن همزمان با اجرای عملیات، که ضریب موفقیت را به شدت افزایش می‌دهد.

◀ استفاده از ترکیبی از پرتابه‌ها (پهپادهای کندتر برای اشباع پدافند و موشک‌های سریع و دقیق برای ضربه نهایی) به گونه‌ای که هم پیام بازدارندگی را منتقل کند و هم قواعد جدیدی را در میدان تعریف نماید.

در هر دو مورد، منطق یکسان است؛ تبدیل کم‌مزیتی ابتدایی در برابر دشمنی که از حمایت‌های گسترده برخوردار است، به یک برتری نسبی از طریق خلاقیت، یادگیری سریع در میدان و اعتماد به توانمندی‌های بومی. این فرآیند، دفاع را از یک حالت واکنشی به یک کنش هوشمند و مبتکرانه تبدیل کرده است.

اقتصاد جنگ و تاب‌آوری

اداره یک کشور در شرایط جنگی، تنها به مدیریت میدان نبرد محدود نمی‌شود؛ مدیریت اقتصاد و حفظ تاب‌آوری اجتماعی در پشت جبهه، نقشی به همان اندازه حیاتی دارد. الگوی مدیریت اقتصادی در هر دو دوره، با هدف مشترک «مصون‌سازی جامعه» در برابر شوک‌های ناشی از جنگ طراحی شد، اما ابزارها و اولویت‌ها متناسب با شرایط تغییر کرد.

در دهه ۶۰ و در طول ۸ سال جنگ تحمیلی، اقتصاد کشور با چالش‌های عظیمی همچون کاهش شدید درآمدهای نفتی، تحریم‌های اقتصادی و هزینه‌های سرسام‌آور جنگ روبرو بود. در چنین شرایطی، «اقتصاد جنگ»

به معنای مدیریت عادلانه منابع محدود و تضمین معیشت مردم بود. ابزارهای اصلی این دوره عبارت بودند از:

« نظام توزیع کوپنی؛ برای اطمینان از رسیدن کالاهای اساسی به همه اقشار جامعه و جلوگیری از احتکار و قحطی.

« خودکفایی اضطراری؛ تمرکز بر تولید کالاهای راهبردی در داخل برای کاهش وابستگی.

« نظم معیشتی و انضباط مصرفی؛ ترویج فرهنگ قناعت و ساده‌زیستی برای تطبیق سبک زندگی با شرایط جنگی.

هدف اصلی، توزیع عادلانه سختی‌ها و جلوگیری از فروپاشی اجتماعی بود. در این الگو، «عدالت توزیعی» ستون اصلی تاب‌آوری اقتصادی و اجتماعی محسوب می‌شد.

در تقابل دوازده روزه، ماهیت کوتاه‌مدت و فناورانه نبرد، چالش اقتصادی متفاوتی را ایجاد کرد. در اینجا، تهدید اصلی نه کمبود کالا، بلکه «شوک روانی» به بازارها و ایجاد موج‌های نااطمینانی بود. بنابراین، اقتصاد جنگ در این مقطع به معنای «کالیبراسیون شوک» تعریف شد. هدف اصلی، مدیریت انتظارات تورمی، حفظ ثبات نسبی بازارهای حساس (مانند ارز و طلا) و پیشگیری از رفتارهای هیجانی در بازارهای مالی و مصرفی بود. این امر از طریق هماهنگی میان نهادهای اقتصادی، اطلاع‌رسانی به موقع و ایجاد یک سپر روانی در جامعه محقق شد. اگر در دهه ۶۰ ستون تاب‌آوری، «عدالت توزیعی» بود، در دوره جدید، انتظارات مدیریت‌شده و ثبات روانی بازار نقش ستون اصلی را ایفا می‌کند.

در هر دو صورت، یک منطق عمیق‌تر در کار است؛ تبدیل جامعه از یک محیط آسیب‌پذیر در برابر تکانه‌های جنگ، به یک بافت اجتماعی تاب‌آور که می‌تواند فشارها را جذب و مدیریت کند و به نیروهای مسلح در میدان، آسودگی خاطر بدهد.

از خط مقدم تا خط روایت

در دوران معاصر، جنگ‌ها تنها در میدان‌های فیزیکی رخ نمی‌دهند؛ نبردی به همان اندازه مهم، در میدان افکار عمومی و بر سر «روایت‌ها» در جریان است. توانایی یک کشور در ساختن و تثبیت روایت خود از یک رخداد، بخشی جدایی‌ناپذیر از قدرت ملی آن است.

در دوران دفاع ۸ ساله، ابزارهای رسانه‌ای محدودتر اما بسیار تأثیرگذار بودند. روایت جنگ عمدتاً از طریق کانال‌های رسمی مانند رادیو و تلویزیون، با خبرهای میدانی، سرودهای حماسی و گزارش‌های تلویزیونی از خط مقدم ساخته می‌شد. در کنار آن، ادبیات و هنر دفاع مقدس (شعر، داستان، فیلم و تئاتر) نقشی کلیدی در تعمیق این روایت و تبدیل آن به یک بخش از حافظه تاریخی و فرهنگی ملت داشت. هدف اصلی روایت در آن دوره، بسیج افکار عمومی داخلی، تقویت روحیه رزمندگان و نمایش مظلومیت ایران و مشروعیت دفاع آن بود.

در تقابل دوازده روزه، میدان روایت بسیار پیچیده‌تر، چندسویه‌تر و جهانی‌تر شده است. روایت در این دوره در یک اکوسیستم رسانه‌ای متکثر ساخته می‌شود که شامل موارد زیر است؛

◀ اعلامیه‌های رسمی و دقیق؛ بیانیه‌های نظامی که با دقت و شفافیت، اهداف و محدوده عملیات را مشخص می‌کنند.

◀ ویدئوهای کوتاه و تأثیرگذار؛ انتشار تصاویر هدف‌گیری‌های دقیق که به صورت ویروسی در شبکه‌های اجتماعی منتشر می‌شوند و پیام اقتدار و دقت را منتقل می‌کنند.

◀ پیام‌های رمزگذاری شده دیپلماتیک؛ ارسال سیگنال‌های آشکار و پنهان به بازیگران منطقه‌ای و جهانی برای مدیریت تنش.

◀ دیپلماسی رسانه‌ای فعال؛ تعامل با رسانه‌های بین‌المللی برای تبیین منطق و مشروعیت اقدام انجام شده.

با وجود این تفاوت‌ها در ابزار، منطق حاکم بر هر دو دوره یکسان است؛ «راوی کنش» بودن، به جای دنباله‌روی از روایت رقیب. ایران در هر دو مقطع تلاش کرد تا پیش از آنکه دیگران رخداد را برایش معنا کنند، خود چارچوب معنایی آن را تعریف کند. این روایت کارکردی دوگانه دارد؛ در داخل، با ایجاد شفافیت و مدیریت انتظارات، به انسجام و سرمایه اجتماعی می‌افزاید. در خارج، به عنوان بخشی از ابزار بازدارندگی عمل می‌کند؛ زیرا به طرف مقابل و ناظران بین‌المللی به وضوح نشان می‌دهد که چه چیزی دیده می‌شود، چگونه فهمیده می‌شود و هر کنشی در کدام دامنه و با چه کیفیتی پاسخ خواهد گرفت.

حقوق و قاعده‌گذاری؛ هم‌مرزهای جغرافیا هم‌مرزهای قاعده

هر دفاع مشروعی در نهایت به دنبال تثبیت یک «مرز» است. این مرز می‌تواند فیزیکی یا مفهومی باشد. مقایسه این دو دوره تاریخی نشان می‌دهد که چگونه دکترین دفاعی ایران از تثبیت «مرزهای جغرافیایی» به سوی تثبیت «مرزهای قاعده» حرکت کرده است.

دفاع ۸ ساله در بنیادین‌ترین سطح خود، نبردی برای تثبیت و احترام به «مرزهای جغرافیایی» بود. تهاجم عراق، نقض آشکار حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران بود. هدف اصلی تمام عملیات‌های نظامی، از بیت‌المقدس تا والفجر ۸ بیرون راندن دشمن و بازگرداندن امنیت به مرزهای شناخته‌شده بین‌المللی بود. دستاورد نهایی آن جنگ، هرچند با هزینه‌ای گزاف، این بود که مرزهای جغرافیایی ایران تثبیت شد و این پیام به جهان مخابره شد که تغییر این مرزها با زور نظامی ممکن نیست. آن دفاع، حدود «خاک» را برای همیشه روشن کرد.

دفاع دوازده روزه اما، در پی تثبیت حدود «قاعده» بود. در جهانی که جنگ‌های کلاسیک و تمام‌عیار کمتر رخ می‌دهند، نبرد اصلی بر سر قواعد نانوشته درگیری، خطوط قرمز و آستانه تحمل بازیگران است. اقدام اولیه دشمن، تلاشی برای شکستن یک قاعده تثبیت‌شده بین‌المللی (حرمت

اماکن دیپلماتیک) و به چالش کشیدن قواعد بازدارندگی بود. پاسخ ایران نیز در همین سطح طراحی شد؛ نه برای تصرف خاک، بلکه برای بازتعریف و تثبیت یک قاعده. این پاسخ به طور دقیق مشخص کرد که عبور از برخی خطوط قرمز فرضی، چه پیامدهای مشخصی در پی دارد و «کفِ پاسخ» به چنین اقداماتی کجاست.

این تحول، نشان‌دهنده یک بلوغ راهبردی است. این گذار از حاکمیت بر زمین به حاکمیت بر قاعده است. در دنیای امروز، توانایی یک کشور در تعریف، اجرا و دفاع از قواعد بازی در منطقه خود، به اندازه حراست از مرزهای جغرافیایی‌اش برای امنیت ملی حیاتی است. هر دو نوع حاکمیت، دوروی یک سکه هستند؛ تضمین بقا و منافع ملی در یک محیط پرا آشوب.

★ دفاع‌مقیاس‌پذیر

برای درک عمیق‌تر پیوستگی میان این دو رخداد، می‌توان منطق حاکم بر دکترین دفاعی ایران را تحت عنوان «دفاع مقیاس‌پذیر» صورت‌بندی کرد. این مفهوم به یک الگوی بنیادین اشاره دارد که قادر است خود را با مقیاس‌های مختلف تهدید، از یک جنگ فرسایشی و تمام‌عیار گرفته تا یک درگیری محدود و سیگنال‌محور، تطبیق دهد و کارآمد باقی بماند. اجزای ثابت و بنیادین این الگوی مقیاس‌پذیر که در هر دو دوره مورد بحث حضور فعال داشته‌اند، عبارت‌اند از؛

«لنگر رهبری و انسجام تصمیم؛ وجود یک مرکز ثقل فرماندهی که پیچیدگی‌ها را مدیریت کرده و از واگرایی نیروها جلوگیری می‌کند. این عنصر در هر دو مقطع، ضامن تبدیل بحران به یک کنش مدیریت‌شده بوده است.

«بسیج معنایی و اجتماعی؛ توانایی فعال‌سازی سرمایه اجتماعی و درگیر کردن مردم در فرآیند دفاع، چه از طریق حضور فیزیکی در میدان (مدل ۸ ساله) و چه از طریق انضباط و آرامش راهبردی (مدل ۱۲ روزه).

« نوآوری بومی و یادگیری سریع؛ یک فرهنگ سازمانی که بر پایه خلاقیت درون‌زا و تطبیق سریع با شرایط میدان شکل گرفته و کمبودهای فناورانه یا تسلیحاتی را با راه‌حل‌های ابتکاری جبران می‌کند.

« قاعده‌گذاری اخلاقی-حقوقی برای مشروعیت دفاع؛ تلاش مستمر برای تعریف اقدامات دفاعی در چارچوب اصول اخلاقی و حقوق بین‌الملل، که هم سرمایه اجتماعی داخلی را تقویت می‌کند و هم قدرت چانه‌زنی در عرصه بین‌المللی را افزایش می‌دهد.

« روایت‌سازی فعال و پیش‌دستانه؛ درک این موضوع که روایت، بخشی از خود عملیات است و باید کنترل خط معنایی رخداد را در دست گرفت تا از تفسیرهای مغرضانه جلوگیری شود.

این «پنج ضلعی دفاع» به مثابه سیستم عامل دکترین دفاعی ایران عمل می‌کند. در جنگ ۸ ساله و تقابل ۱۲ روزه، این سیستم عامل یکسان بود؛ صرفاً «نرم‌افزارها» و «سخت‌افزارها» (یعنی ابزارها، تاکتیک‌ها و شدت عمل) متناسب با ماهیت و مقیاس تهدید تغییر کردند.

★ از سنگر تا سامانه

یک راه دیگر برای فهم این تکامل، پیگیری مسیر تحول فناوری و نقش انسان در آن است. مسیر دفاع ایران را می‌توان به صورت نمادین، مسیر گذار از «سنگر» به «سامانه» توصیف کرد.

«سنگر» نماد دفاع در دوران جنگ ۸ ساله است؛ خاکریز، میدان مین، نبرد تن‌به‌تن و مقاومت فیزیکی بر روی زمین. در این پارادایم، عامل تعیین‌کننده، حضور فیزیکی انسان رزمنده، ایثار و شجاعت او در خط مقدم بود. فناوری در خدمت این انسان قرار داشت، اما پیروزی نهایی در گرو اراده و پایداری او بود.

«سامانه» نماد دفاع در دوران جدید است؛ شبکه‌های فرماندهی-کنترل، سامانه‌های پردازش داده‌های اطلاعاتی، فیوژن داده‌ها از حسگرهای مختلف (پهپاد، ماهواره، رادار) و تصمیم‌گیری مبتنی بر هوش مصنوعی. در

این پارادایم، میدان نبرد به یک شبکه اطلاعاتی تبدیل شده و دقت و سرعت، جایگزین حجم آتش شده است.

اما نکته کلیدی که پیوستار را حفظ می‌کند، این است که در هر دو پارادایم، آنچه ثابت مانده «انسانِ دفاع» است. این انسان، چه در سده ۶ و چه در اتاق کنترل فرماندهی امروز، دارای ویژگی‌های مشترکی است؛ او انسانی مأموریت‌گرا، مسئولیت‌پذیر، صبور و آموزش‌دیده است که تفاوت عمیق میان «خشم بی‌قاعده» و «اقتدار قاعده‌مند» را درک می‌کند. اوست که داده‌های خام سامانه را به یک تصمیم هوشمندانه و آن تصمیم را به یک کنش دقیق و مؤثر در میدان تبدیل می‌کند. بنابراین، با وجود تغییر ابزار از سنگر به سامانه، جوهره دفاع که بر انسان متکی است، دست‌نخورده باقی مانده و این همان راز تداوم و بلوغ است.

★ فقه‌الردع؛ بلوغ دکتربین دفاعی ایران

همانطور که پیشتر اشاره شد، می‌توان بلوغ دکتربین دفاعی ایران را در قالب مفهومی نوین به نام «فقه‌الردع» یا فقه بازدارندگی صورت‌بندی کرد. این مفهوم، یک پیوست فکری و راهبردی برای «فقه‌الجهاد» کلاسیک است که در دفاع ۸ ساله متبلور بود.

«فقه‌الجهاد» در آن دوران، بر ضرورت دفاع از سرزمین و کیان اسلامی در برابر یک تجاوز آشکار و تمام‌عیار تأکید داشت. غایت آن، بیرون راندن متجاوز و تنبیه او بود و مشروعیت خود را از نفس دفاع می‌گرفت.

اما «فقه‌الردع» فقه پاسخ هوشمند، متناسب و زمان‌بندی‌شده در عصر نبردهای هیبریدی و بازدارندگی است. اصول این فقه نه بر اساس ضرورت‌های جنگ تمام‌عیار، بلکه بر پایه الزامات ثبات راهبردی تعریف می‌شود. غایت اصلی آن، نه پیروزی در یک میدان نبرد گسترده، بلکه «بستن مسیرهای منتهی به جنگ بزرگ»، «وادار کردن مهاجم به محاسبه مجدد» و «حفظ ظرفیت‌های استراتژیک ملی برای توسعه و رفاه» است. این فقه، اخلاق را با کارآمدی به شکلی پیچیده‌تر پیوند می‌زند. در این

دیدگاه، خویشتن‌داری استراتژیک، دقت در انتخاب هدف و پرهیز از اقدامات احساسی، نه نشانه ضعف، بلکه عین قدرت و عقلانیت است. این گذار نشان می‌دهد که دکترین دفاعی ایران، ضمن حفظ بنیان‌های ارزشی خود، به درک عمیق‌تری از پویایی‌های قدرت در قرن بیست و یکم رسیده است. به جای گرایش به «طولانی‌سازی میدان» که مختص جنگ‌های فرسایشی است، این دکترین به کوتاه‌سازی قاطع، نشان‌گذاری دقیق خطوط قرمز و مدیریت هوشمندانه تنش گرایش دارد. این همان جوهره پیوستگی و بلوغ است.

از ضرورت بقا به اقتصاد سیگنال

عقلانیت، موتور محرک هر راهبرد موفق است. اما ماهیت این عقلانیت بسته به شرایط و اهداف، تغییر می‌کند.

در دهه ۶۰ عقلانیت راهبردی ایران عمدتاً بر «ضرورت بقا» متمرکز بود. تصمیمات کلان نظامی و سیاسی، حول محور حفظ تمامیت ارضی، جلوگیری از سقوط نظام، شکستن محاصره‌های اقتصادی و نظامی و در نهایت، وادار کردن جامعه جهانی به پذیرش حقوق ایران شکل می‌گرفت. در این پارادایم، هر عملیات موفق، در درجه اول با میزان آزادسازی خاک و تلفات وارده بر دشمن سنجیده می‌شد. عقلانیت در اینجا، عقلانیتی مبتنی بر واقعیت‌های سخت‌میدانی و ضرورت‌های بقا بود.

امروز، عقلانیت راهبردی به مفهومی پیچیده‌تر و نزدیک به «اقتصاد سیگنال» در نظریه بازی‌ها تکامل یافته است. در این دیدگاه، هر کنش نظامی، علاوه بر نتیجه فیزیکی ملموس، حامل یک «پیام» یا «سیگنال» راهبردی است که برای تغییر محاسبات و رفتار طرف مقابل طراحی می‌شود. در تقابل ۱۲ روزه، این عقلانیت به وضوح مشهود بود. انتخاب نوع و تعداد پرتابه‌ها، گزینش اهداف نظامی مشخص، زمان‌بندی عملیات و کانال‌های اطلاع‌رسانی، همگی بخشی از یک «معماری سیگنال» دقیق بودند. هر جزء از این عملیات، یک پیام مشخص داشت؛

◀◀ استفاده از پهپادهای کندرو؛ سیگنالی برای اشباع و نمایش ضعف سامانه‌های پدافندی چندلایه.

◀◀ استفاده از موشک‌های دقیق؛ سیگنالی مبنی بر توانایی عبور از سپرها و ضربه زدن به اهداف کلیدی.

◀◀ پرهیز از اهداف غیرنظامی؛ سیگنالی مبنی بر پایبندی به قواعد و عدم تمایل به جنگ تمام‌عیار.

این همان چیزی است که دفاع ۱۲ روزه را از یک عملیات صرفاً تلافی‌جویانه، به یک عملی ارتباطی بازدارنده تبدیل می‌کند. عملی که اگرچه در زمان کوتاه است، اما حجم عظیمی از اطلاعات راهبردی را به طرف مقابل منتقل کرده و او را مجبور به به‌روزرسانی مدل محاسباتی خود می‌کند.

تجربه یادگیری نهادی

یکی از قدرتمندترین موتورهای تکامل در هر سازمان، به ویژه در نهادهای نظامی، فرآیند «یادگیری نهادی» است. این فرآیند تضمین می‌کند که تجربیات گذشته به دانش انباشته و آن دانش به دکترین‌های عملیاتی تبدیل شود.

جنگ ۸ ساله، یک دانشگاه بزرگ برای نهادهای نظامی ایران بود.

بسیاری از دکترین‌های بومی که امروز به کار گرفته می‌شوند، ریشه در تجربیات سخت و گاه تلخ آن دوران دارند. مفاهیمی مانند «جنگ نامتقارن»، «پدافند مردم‌پایه»، «همکاری نزدیک نیروهای زمینی و هوایی» و «تاکتیک‌های عملیات ویژه» همگی در کوره داغ آن هشت سال آزموده و پرداخته شدند. جنگ تحمیلی، تجربه‌ای بود که دکترین‌های وارداتی را به چالش کشید و زمینه‌ساز تولد دکترین‌های بومی شد.

تقابل ۱۲ روزه به روشنی نشان داد که این فرآیند یادگیری نهادی متوقف نشده و دکترین‌های گذشته «به‌روزرسانی» و با فناوری‌های نوین ترکیب شده‌اند. آنچه در این مواجهه دیده شد، صرفاً تکرار تجربیات گذشته نبود، بلکه آمیزه‌ای پیچیده از دکترین‌های دفاعی پیشین با قابلیت‌های جدید بود؛

◀ سامانه‌های دورایستا؛ توانایی ضربه زدن به اهداف از فاصله ایمن، که محصول دهه‌ها سرمایه‌گذاری بر توان موشکی و پهپادی است.

◀ هم‌پوشانی پدافندی؛ ایجاد یک شبکه دفاعی چندلایه که از دارایی‌های راهبردی کشور محافظت می‌کند.

◀ توان ضربه دقیق و متناسب؛ فاصله گرفتن از منطق آتش حجیم و حرکت به سمت ضربه‌های جراحی‌گونه برای دستیابی به اهداف مشخص با حداقل هزینه.

منطق یادگیری نهادی این است که «خطای نخست» باید به «درس دوم» تبدیل شود و «درس دوم» باید زمینه‌ساز «برتری سوم» گردد. استمرار این چرخه یادگیری، حلقه اتصال طلایی میان گذشته پرافتخار دفاع مقدس و امروزِ بازدارندگی هوشمند است.

روح جمعی دفاع و آرامش سازمان‌یافته

نقش جامعه در تأمین امنیت ملی، فراتر از حمایت‌های صرفاً مادی یا معنوی است. رفتار جمعی یک ملت در هنگام بحران، خود به یک ظرفیت یا آسیب‌پذیری راهبردی تبدیل می‌شود.

در جنگ ۸ ساله جامعه به عنوان یک ظرفیت امنیتی، عمدتاً با حضور پرشور در صحنه‌های عمومی شناخته می‌شد؛ صف‌های طولانی کمک‌های مردمی، بدرقه‌های حماسی رزمندگان به جبهه‌ها و مشارکت فعال در پشتیبانی از جنگ. این شور و هیجان جمعی، سوخت اصلی ماشین جنگ بود و انسجام ملی را در برابر تهدید خارجی به نمایش می‌گذاشت.

امروز، در عصر جنگ‌های اطلاعاتی و روانی، شکل این مشارکت تغییر کرده است. جامعه در تقابل ۱۲ روزه، با آرامش سازمان‌یافته و پذیرش منطق پاسخ حساب‌شده شناخته می‌شود. این آرامش، نه به معنای انفعال یا بی‌تفاوتی، بلکه یک کنش آگاهانه و ترجمه مدرن همان «پشت جبهه» مستحکم است. پشت جبهه امروز یعنی؛

◀◀ عدم تکرار خطاهای انتظاری؛ پرهیز از رفتارهای هیجانی که می‌تواند به بازارها و نظم عمومی آسیب بزند.

◀◀ مصون‌سازی روانی از شایعات؛ توانایی تفکیک اخبار صحیح از جنگ روانی دشمن در فضای مجازی.

◀◀ اعتماد به معماری تصمیم ملی؛ پذیرش این واقعیت که تصمیم‌گیری در سطوح کلان، مبتنی بر اطلاعات و محاسباتی است که در اختیار عموم قرار ندارد.

این آرامش سازمان‌یافته، یک سرمایه استراتژیک نامرئی است که به حاکمیت اجازه می‌دهد تا با فراغ بال و بدون فشارهای پوپولیستی، بهترین تصمیم را در زمان مناسب اتخاذ کند. این بلوغ اجتماعی، خود بخشی از قدرت بازدارندگی یک کشور است.

مشروعیت‌زایی دفاع

مشروعیت هر اقدام دفاعی، به ویژه در عرصه بین‌المللی، محصول یک مثلث سه ضلعی است؛ اخلاق، قانون و کارآمدی. دکترین دفاعی ایران در هر دو مقطع تلاش کرده است تا کنش‌های خود را در نقطه تلاقی این سه ضلع قرار دهد.

◀◀ اخلاق؛ این ضلع بر پابندی به اصول انسانی و دینی تأکید دارد، مانند پرهیز از آسیب رساندن به غیرنظامیان، عدم تجاوز و افزون‌خواهی و رعایت تناسب در پاسخ. در دفاع مقدس، این وجه اخلاقی در دفاع از مظلوم و در تقابل اخیر، در خویشتن‌داری راهبردی و ضربه دقیق به اهداف نظامی متبلور شد.

◀◀ قانون؛ این ضلع به معنای تلاش برای انطباق اقدامات با قواعد حقوق بین‌الملل، به ویژه ماده ۵۱ منشور ملل متحد در خصوص حق دفاع مشروع است. ایران در هر دو مورد کوشیده است تا اقدامات خود

را به عنوان یک پاسخ مشروع به تجاوزی که علیه آن صورت گرفته، چارچوب‌بندی کند.

«**کارآمدی**؛ این ضلع به معنای توانایی دستیابی به اهداف اعلام‌شده با کمترین هزینه ممکن است. یک دفاع مشروع باید مؤثر نیز باشد. در جنگ ۸ ساله، کارآمدی به معنای آزادسازی خاک بود و در تقابل ۱۲ روزه، به معنای ترمیم موفقیت‌آمیز بازدارندگی.

تفاوت امروز با گذشته، در شفافیت بیشتر سیگنال‌ها و در اختیار داشتن ابزارهای دقیق‌تر برای اندازه‌گیری تناسب و نمایش آن به افکار عمومی جهانی است. موفقیت در نشان دادن کنش دفاعی در نقطه تلاقی این سه ضلع، به آن عمق راهبردی می‌بخشد و تلاش‌های دشمن برای مشروعیت‌زدایی را خنثی می‌کند.

فناوری و خوداتکایی

مسیر خوداتکایی دفاعی ایران، یک خط پیوسته از تکامل فناوریانه را نشان می‌دهد که از دل نیازها و محدودیت‌ها زاده شده است.

در دهه ۶۰ با توجه به تحریم‌های تسلیحاتی شدید، خوداتکایی عمده‌تأ در سطح ساخت یا ترمیم ادوات و مهندسی معکوس تعریف می‌شد. متخصصان ایرانی در جهاد خودکفایی نیروهای مسلح، تلاش می‌کردند تا با تعمیر قطعات پیچیده هواپیماها و تانک‌ها، یا ساخت نسخه‌های اولیه راکت‌ها و خمپاره‌اندازها، نیازهای فوری جبهه را تأمین کنند. **خوداتکایی در آن دوران، یک تلاش قهرمانانه برای سرپا نگه داشتن ماشین جنگی کشور با حداقل امکانات بود.**

امروز، مفهوم خوداتکایی از سطح «قطعه» و «ادوات» فراتر رفته و به سطح «ساخت سامانه» و «یکپارچه‌سازی سیستم‌ها» رسیده است. ایران دیگر تنها یک موشک یا پهپاد نمی‌سازد؛ بلکه یک «سامانه کامل» را طراحی و تولید می‌کند که شامل تمام اجزای زنجیره است؛ از موتور و بدنه گرفته تا سیستم‌های هدایت و کنترل، شبکه‌های امن ارتباطی داده و نرم‌افزارهای

فرماندهی. این سطح از خوداتکایی به دکترین دفاعی کشور عمق راهبردی می‌بخشد، زیرا وابستگی به زنجیره‌های تأمین خارجی را در بزرگه‌های حساس به حداقل می‌رساند. این پیوستگی تکنولوژیک، امنیت را از یک «حالت» وابسته به خرید خارجی، به یک سازوکار پایدار و درون‌زا تبدیل کرده است که از بطن دانش و صنعت ملی می‌جوشد.

۱۴. دیپلماسی همزمان با دفاع؛ شمشیر در نیامِ قانون

یک تصور اشتباه رایج، تقابل میان میدان نبرد و میز دیپلماسی است. در دکترین دفاعی ایران، این دو عرصه نه در تقابل، بلکه در یک رابطه هم‌افزا و همزمان دیده می‌شوند.

در طول هشت سال دفاع مقدس نیز، همزمان با جریان داشتن عملیات‌های نظامی، تلاش‌های دیپلماتیک برای محکوم کردن متجاوز و پیگیری قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل نیز به طور جدی در جریان بود. مذاکرات برای پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در حالی انجام می‌شد که موازنه قدرت در میدان نبرد، وزن چانه‌زنی دیپلماتیک ایران را تعیین می‌کرد. در تقابل ۱۲ روزه، این هماهنگی با سرعت و دقتی به مراتب بیشتر به نمایش درآمد. چیدمان پیام‌های نظامی، تقریباً با ساعت دیپلماسی جهانی تنظیم شده بود. پیش از اقدام، حین اقدام و پس از آن، کانال‌های دیپلماتیک برای اطلاع‌رسانی به کشورهای منطقه و قدرت‌های جهانی و تبیین محدود و مشروع بودن عملیات، فعال بودند.

منطق مشترک در هر دو مقطع این است؛ حفظ ابتکار عمل و قدرت در میدان و استفاده همزمان از زبان حقوقی و دیپلماتیک برای تثبیت دستاوردها و مشروعیت بخشی به آن. دفاع اگر بی‌زبان حقوقی و دیپلماتیک باقی بماند، در حافظه تاریخی بین‌الملل کم‌عمق و به عنوان یک کنش صرفاً نظامی ثبت می‌شود؛ و دیپلماسی اگر بی‌پشتوانه قدرت میدانی باشد، وزن و اعتبار لازم برای موفقیت را نخواهد داشت. این هم‌نوازی، هنر تبدیل قدرت سخت به نفوذ نرم است.

زمان و ریتم؛ از فرسایش تا فشرده سازی

هر راهبرد نظامی، ریتم و درک خاص خود را از «زمان» دارد. مدیریت زمان، یکی از هنرهای اصلی فرماندهی است.

دفاع ۸ ساله، به ضرورت، یک نبرد درازمدت بود که بر منطق «فرسایش» استوار بود. هدف، خسته کردن اراده سیاسی و نظامی دشمن، تحلیل بردن قوای او در طول زمان و ایجاد تغییرات تدریجی اما پایدار در موازنه قدرت میدانی بود. صبر راهبردی، تحمل تلفات و حفظ روحیه در یک جنگ طولانی، کلیدهای موفقیت در آن دوران بودند. ریتم جنگ، کند اما پیوسته بود.

در مقابل، تقابل ۱۲ روزه بر منطق فشرده سازی زمان تکیه داشت. در این الگو، هدف کسب نتیجه راهبردی در کوتاه ترین زمان ممکن و با کمترین هزینه است. ابزارهای اصلی این رویکرد عبارت اند از؛

◀ ضربه های دقیق و سریع؛ برای دستیابی فوری به هدف نظامی.

◀ زمان بندی فشرده پیام ها؛ ارسال سیگنال های متوالی در بازه زمانی کوتاه برای شکل دهی سریع به ادراک دشمن.

◀ پایان دهی حساب شده؛ اعلام پایان عملیات پس از دستیابی به هدف، برای جلوگیری از افتادن در دام یک جنگ فرسایشی ناخواسته.

هر دو ریتم، کاملاً با منطق هدف خود سازگار بودند. یکی برای مأموریت پیچیده آزادسازی سرزمین و تغییر یک موازنه میدانی تثبیت شده طراحی شده بود؛ دیگری برای مأموریت ظریف تصحیح موازنه بازدارندگی بدون گشودن جبهه ای لاینحل و پرهزینه. این تطبیق پذیری در مدیریت زمان، نشانه دیگری از بلوغ راهبردی است.

اخلاق پیروزی و اخلاق خودمحدودسازی

مفهوم پیروزی در دکترین های مختلف، معانی متفاوتی دارد. در دکترین دفاعی ایران، پیروزی صرفاً به معنای غلبه نظامی نیست، بلکه با یک اخلاق خودمحدودسازی گره خورده است.

در هر دو دوره، ایران در بزنگاه‌های مختلف درگیر این منطق اخلاقی بوده است. در پایان جنگ ۸ ساله، با وجود توانایی برای ادامه نبرد، تصمیم به پذیرش قطعنامه با هدف جلوگیری از تلفات بیشتر و خسارات به دو ملت، نمونه‌ای از این خودمحدودسازی بود.

در تقابل ۱۲ روزه، این اخلاق به شکل بارزتری به نمایش درآمد. با وجود در اختیار داشتن توانایی برای وارد آوردن ضربات بسیار سنگین‌تر، عملیات به شکلی محدود و کنترل شده اجرا شد. غایت در اینجا، بازگرداندن نظم بود، نه گسترش هرج و مرج و جنگ. این رویکرد شاید در کوتاه‌مدت، از نظر برخی ناظران که به دنبال نمایش حداکثری قدرت هستند، هزینه داشته باشد، اما در بلندمدت منافع استراتژیک به همراه دارد؛ از جمله

« حفظ اعتبار بین‌المللی؛ به عنوان یک بازیگر مسئولیت‌پذیر که به دنبال ثبات است.

« تضمین ثبات داخلی؛ جلوگیری از تحمیل هزینه‌های یک جنگ گسترده بر جامعه.

« امکان تداوم توسعه؛ آزاد گذاشتن منابع ملی برای پیشرفت اقتصادی به جای صرف آن در یک درگیری بی‌پایان.

در این دیدگاه، پیروزی اخلاقی یعنی پرهیز هوشمندانه از افتادن در دام پیروزی‌های پرهزینه، ناپایدار و بی‌افق. این عقلانیت، ضامن پایداری امنیت ملی در بلندمدت است.

* حاکمیتِ ظرفیت به جای حاکمیتِ قدرت

اگر در ادبیات کلاسیک روابط بین‌الملل بر مفهوم «حاکمیتِ قدرت» تأکید می‌شد که عمدتاً به توانایی نظامی یک دولت برای تحمیل اراده خود اشاره داشت، تحلیل این دو دوره ما را به سمت مفهومی نوین‌تر هدایت می‌کند؛ «حاکمیتِ ظرفیت».

حاکمیت ظرفیت به معنای در اختیار داشتن یک شبکه یکپارچه و ملی از توانمندی‌های متنوع است که در بزنگاه‌های امنیتی به صورت هماهنگ فعال می‌شوند. این شبکه تنها شامل مؤلفه‌های نظامی نیست، بلکه ابعاد زیررانی نیز در بر می‌گیرد؛

« ظرفیت فناورانه و صنعتی؛ توانایی طراحی و تولید بومی سامانه‌های دفاعی.

« ظرفیت حقوقی و دیپلماتیک؛ توانایی چارچوب‌بندی اقدامات در عرصه بین‌المللی.

« ظرفیت اقتصادی و تاب‌آوری؛ توانایی مدیریت شوک‌ها و حفظ پایداری معیشت مردم.

« ظرفیت روایتی و رسانه‌ای؛ توانایی مدیریت افکار عمومی و ساختن معنای رخدادها.

« ظرفیت انسجام اجتماعی؛ توانایی بسیج مردم و حفظ وحدت ملی در شرایط بحران.

دفاع هشت ساله، بذر این شبکه ظرفیت‌ها را در خاک ایران کاشت و آن را آبیاری کرد. دفاع ۱۲ روزه، میوه این درخت بود و نشان داد که این شبکه نه تنها کاشته شده، بلکه به بلوغ رسیده، چابک شده و قادر است به صورت یکپارچه و هوشمند به تهدیدات نوین پاسخ دهد. امنیت پایدار ایران امروز، بیش از آنکه متکی بر یک نوع قدرت باشد، بر این حاکمیت ظرفیت چندوجهی استوار است.

*** پرسش‌های دشوار و پاسخ منطقی**

۱. آیا کوتاه بودن میدان دوازده روزه به معنای کوچکی دستاورداست؟

خیر. معیار سنجش یک عملیات نظامی، طول زمان آن نیست، بلکه تناسب

هدف و ابزار و میزان دستیابی به آن هدف است. وقتی هدف اصلی، نه اشغال سرزمین، بلکه ترمیم بازدارندگی و ارسال یک سیگنال راهبردی قاطع است، یک میدان کوتاه، دقیق و هوشمندانه اگر به این هدف دست یابد، می‌تواند از یک جنگ فرسایشی طولانی مدت، مؤثرتر و کم‌هزینه‌تر باشد. دستاورد بزرگ این بود که یک قاعده شکسته شده، دوباره برقرار شد و محاسبات دشمن تصحیح گردید.

۲. آیا خویشتن‌داری، نشانه ضعف است؟

نه لزوماً. در راهبردهای مدرن، خویشتن‌داری اگر آگاهانه و بخشی از یک طراحی کلان باشد، عین قدرت است. همان‌گونه که در شطرنج، گاهی حرکت نکردن یا یک حرکت کوچک، هوشمندانه‌تر از یک حمله بی‌محابا است. در دفاع ۸ ساله نیز، انتخاب زمان و مکان عملیات‌ها (و گاهی صبر کردن) کلیدی بود. امروز نیز، تعیین هوشمندانه «دامنه» و «سقف» پاسخ، بخشی از نمایش قدرت است، نه نشانه فقدان آن. این به دشمن نشان می‌دهد که شما بر هیجانات خود مسلط هستید و بر اساس عقلانیت عمل می‌کنید، که این خود ترسناک‌تر است.

۳. آیا جامعه امروز همان همبستگی دوران جنگ را دارد؟

همبستگی به مثابه یک جوهر اجتماعی، پایدار است، اما «شکل» و «جلوه» آن متناسب با زمانه تغییر می‌کند. همبستگی در دهه ۶۰ خود را در قالب هیجان جمعی، حضور فیزیکی و ایثار آشکار نشان می‌داد. همبستگی امروز، در شکل آرامش سازمان‌یافته، اعتماد نهادی و انضباط هوشمندانه بروز می‌یابد. سنجه‌های ما برای ارزیابی همبستگی باید تغییر کند، نه اینکه اصل آن را زیر سؤال ببریم. توانایی یک جامعه برای عبور از یک بحران امنیتی حاد بدون آشفتگی، خود بالاترین سطح از همبستگی مدرن است.

★ تداوم به مثابه بلوغ

دفاع ۸ ساله و دفاع ۱۲ روزه، دو قاب متفاوت از یک فیلم بلند هستند؛ فیلم بلوغ یک منطق دفاعی منحصر به فرد. این دور خداد، دو فصل از یک داستان پیوسته‌اند که در آن، یک ملت و نظام سیاسی آن، درس‌های خود را از گذشته به کار می‌گیرند تا آینده‌ای امن‌تر بسازند.

در قاب نخست، ملت و نظام در بحبوحه یک جنگ تحمیلی ویرانگر، یاد گرفتند که چگونه از دل کمبودها و تحریم‌ها، مزیت‌های نامتقارن بسازند، چگونه سرمایه اجتماعی را به قدرت نظامی تبدیل کنند و چگونه با خون و ایثار، خاک مقدس وطن را بازپس گیرند. آن دوران، دوران «تاسیس» یک دکترین دفاعی مبتنی بر خودباوری و مقاومت بود.

در قاب دوم، همان ملت و همان نظام، با کوله‌باری از تجربیات آن دوران، آموخته‌اند که چگونه با ضرب‌آهنگی دقیق و حساب‌شده، قواعد بازدارندگی را در یک محیط پیچیده بین‌المللی حفظ کنند، چگونه پیام‌های راهبردی را با دقت میلی‌متری ارسال نمایند و چگونه از سرریز شدن بحران به یک جنگ تمام‌عیار جلوگیری کنند. این دوران، دوران «تثبیت» و «بلوغ» همان دکترین است.

آنچه این دو قاب را به یکدیگر می‌دوزد و این فیلم را معنادار می‌سازد، یک نخ طلایی به نام عقلانیت اخلاقی مأموریت‌گرا است؛ عقلانیتی که همبستگی اجتماعی می‌سازد، نوآوری بومی را می‌پروراند، روایت را به ابزاری قدرتمند تبدیل می‌کند و در نهایت، قدرت را در قید قانون و اخلاق می‌نشاند. بنابراین، دفاع مقدس ۱۲ روزه، ادامه منطقی دفاع مقدس ۸ ساله است؛ نه در طول زمان، که در عمق معنا و در تکامل راهبرد.

اولی به ما آموخت چگونه در برابر تهدید وجودی بایستیم؛ دومی به ما آموخت چگونه در برابر تهدیدات هوشمندانه درست و دقیق بایستیم. اولی مرز «خاک» را با خون تثبیت کرد، دومی مرز «قاعده» را با هوشمندی.

و هر دو، در نهایت، یک پیغام واحد و جاودانه دارند؛ امنیت پایدار، محصول تلاقیِ ایمانِ مأموریت‌گرا، رهبریِ انسجام‌بخش، جامعه‌تاب‌آور، نوآوری بومی و اخلاقی قاعده‌گذار است و این گزاره، گزارشی دقیق از کارکرد یک منطقِ دفاعیِ زنده و پویا است که در دو میدان کاملاً متفاوت، خود را با صلابت به اثبات رسانده است.



تک‌نگاشت

می‌توان بلوغ دکترین دفاعی ایران را در قالب مفهومی نوین به نام «فقه‌الردع» یا فقه بازدارندگی صورت‌بندی کرد. این مفهوم، یک پیوست فکری و راهبردی برای «فقه‌الجهاد» کلاسیک است که در دفاع ۸ ساله متبلور بود.

«فقه‌الجهاد» در آن دوران، بر ضرورت دفاع از سرزمین و کیان اسلامی در برابر یک تجاوز آشکار و تمام‌عیار تأکید داشت. غایت آن، بیرون راندن متجاوز و تنبیه او بود و مشروعیت خود را از نفسِ دفاع می‌گرفت.

اما «فقه‌الردع» فقه پاسخ‌هوشمند، متناسب و زمان‌بندی‌شده در عصر نبردهای هیبریدی و بازدارندگی است. اصول این فقه نه بر اساس ضرورت‌های جنگ تمام‌عیار، بلکه بر پایه الزامات ثبات راهبردی تعریف می‌شود. غایت اصلی آن، نه پیروزی در یک میدان نبرد گسترده، بلکه «بستن مسیرهای منتهی به جنگ بزرگ»، «وادار کردن مهاجم به محاسبه مجدد» و «حفظ ظرفیت‌های استراتژیک ملی برای توسعه و رفاه» است.